

بررسی «عبارت فعلی» در دستور زبان فارسی

دکتر محمود مهرآوران*

چکیده

در زبان فارسی، فعل از جهات گوناگون تقسیم می‌شود. تقسیم‌بندی بر مبنای ساخت و تعداد اجزای تشکیل‌دهنده، یکی از مهمترین اقسام فعل است. دستور نویسان در این باره دست کم به دو گونه فعل ساده و فعل مرکب قائلند. برخی نیز اقسام بیشتری برای فعل برشمرده‌اند. عبارت فعلی گونه‌ای از فعل بر مبنای ساخت آن است که دست کم از سه جزء تشکیل می‌شود و معنی واحدی دارد. در چند دهه اخیر این مجموعه فعلی، در برخی از دستورها عبارت فعلی نامیده شده، اما برخی آن را انکار یا در نامگذاری آن سکوت کرده‌اند. در این مقاله، پس از بررسی آرای صاحب نظران در باره تقسیم فعل، به تاریخچه نامگذاری عبارت فعلی، سابقه آن در متون قدیم، ساخت و انواع عبارت فعلی، کاربردهای گوناگون آن و نیز تشابه و تفاوت عبارت فعلی با متمم پرداخته می‌شود و سرانجام فهرستی نسبتاً مفصل هم از عبارتهای فعلی ارائه می‌گردد.

واژه‌های کلیدی

دستور زبان، فعل، ساخت، عبارت فعلی، متمم.

مقدمه

زبان، گسترده‌ترین، پیچیده‌ترین و در عین حال، راحت‌ترین وسیله ارتباط بین انسانهاست؛ ابزاری طبیعی که علاوه بر برقراری ارتباط بین انسانها برای تبادل پیام و آسان کردن زندگی اجتماعی، اندیشه انسان را نیز منظم می‌کند. این ابزار که دستگاهی منظم و به قاعده (system) است، ویژگی طبیعی دیگری هم دارد و آن صورت گفتاری و آوایی است. انسانها از این دستگاه منظم و با قاعده به شکلهای گفتاری و نوشتاری، بیشترین بهره را می‌برند. به نظر می‌رسد برجسته‌ترین ویژگی زبان «با نظام بودن» آن است که واحدهای سازنده آن به طور منظم و با قاعده، همیشه در صورتهای گفتاری و نوشتاری ظاهر می‌شوند. البته، ایما و اشاره هم به این امر کمک می‌کند. شناخت قواعد و ویژگیهای زبان، به ما کمک می‌کند که از این دستگاه بهتر، بیشتر و راحت‌تر استفاده کنیم. زبان شناسی و دستور، شاخه‌هایی از دانش هستند که به شناخت و بررسی واقعیتها و قواعد حاکم بر زبان می‌پردازند. دستور (grammar) بخشی از زبان شناسی است که در باره ساختمان آوایی، صرفی و نحوی، و معنایی زبان بحث می‌کند. البته، برخی دستور را شامل آواشناسی، نحو و معنی شناسی می‌دانند. دستور نویسانی که بر مبنای زبان شناسی به توصیف و تحلیل ساختمان دستوری زبان می‌پردازند، صرف، سازه شناسی و سازه‌ها را بخشی از آواشناسی می‌شمارند (نک: مشکوة الدینی، ۱۳۷۷).

به هر حال، دستور، چون قواعد حاکم بر زبان را بررسی می‌کند، باید به گونه‌ای همه اجزای سازنده را بشناساند و از این نظر سه بخش عمده دارد: آواشناسی (phonetics)، صرف یا سازه شناسی (morphology) و نحو (syntax).

بدیهی است که بدون آموختن دستور زبان هم می‌توان سخن گفت، اما آموزش و آموختن دستور زبان فواید فراوانی دارد، از جمله: کمک به تثبیت زبان، پرهیز از خطا و لغزش در گفتار و نوشتار، پیش‌گیری از تحولات بی‌قاعده و هرج و مرج آمیز، کمک به واژه سازی، آموزش بهتر زبان به بیگانگان، فراهم شدن زمینه بهتر برای آموختن زبانی دیگر، فهم بهتر متون گذشته، وضع اصطلاحات علمی و فنی و... تحقیق در باره هر یک از عناصر زبان به شکلی جداگانه، کار آموختن و آموزش دستور را بهتر، علمی‌تر و دقیق‌تر می‌کند. بخش فعل یکی از مباحث مهم صرف (سازه شناسی) و نحو زبان است، اما در بخش صرف، توجه بیشتری به این مبحث می‌شود، زیرا فعل را به شکلی جدا و مفصل بررسی می‌کنیم. مباحث گوناگون در باره فعل، طبعاً اختلاف نظرهایی را نیز به همراه دارد.

فعل (verb):

شناخت، بررسی و توصیف فعل، یکی از مهمترین بخشهای دستور است. فعل یکی از واحدهای صرفی و نحوی زبان است. در صرف یا سازه شناسی (morphology) فارسی، فعل یکی از اقسام هفتگانه کلمه است، زیرا امروزه، اقسام واژه های زبان فارسی را از نظر صرفی به هفت نوع تقسیم می‌کنیم: اسم، صفت، ضمیر، فعل، قید، حرف، صوت یا شبه جمله. از نظر نحوی نیز فعل یکی از ارکان جمله و در حقیقت، رکن اصلی جمله است، زیرا با توجه به آن، ما انواع جمله ها را تعیین و نامگذاری می‌کنیم. فعل شناسنامه جمله است و در محور یا رابطه همنشینی (syntagmatic relationship)، عمده‌ترین نقش را دارد و بر اساس آن اجزای جمله و رابطه آنها را تعیین می‌کنیم.

ویژگیها و اقسام فعل:

هر فعل ویژگیهای عمده ای دارد: ۱- زمان، که بر این اساس فعل به سه گروه گذشته (ماضی)، اکنون (مضارع) و آینده (مستقبل) تقسیم می شود.

۲- شخص و شمار، که به اول شخص، دوم شخص و سوم شخص مفرد و جمع بخش می شود.

۳- گذر؛ یعنی لازم یا متعدی بودن فعل. با توجه به این ویژگی سه گونه فعل داریم:

افعال لازم (ناگذر)، افعال متعدی (گذرا) و افعال دو وجهی که در جمله ای ممکن است لازم و در جمله ای دیگر متعدی باشند. البته، موضوع لازم و متعدی محل بحث و اختلاف است که در این مجال نمی گنجد.

۴- معلوم و مجهول که با توجه به نهاد فعل مشخص می شود.

۵- وجه فعل؛ این ویژگی نوع وقوع فعل را مشخص می کند؛ یعنی حتمی و قطعی بودن وقوع آن، شرطی یا محتمل بودن فعل، یا امری بودن آن. بر این مبنا، فعل در وجه اخباری، التزامی یا امری خواهد بود.

ساخت (structure) فعل:

یکی از اساسی ترین و مهمترین تقسیم بندیها در باب فعل، تقسیم بندی بر پایه ظاهر ساختمان یا اجزاء تشکیل دهنده فعل است. بر این مبنا، تقسیمات متعددی صورت گرفته است.

دستور نویسان فعل را دست کم به دو بخش ساده و مرکب تقسیم کرده اند. البته، برخی به سه نوع و برخی به اقسام بیشتر هم قائلند. بیشترین اختلاف نظر و مباحث گوناگون در باره فعل در همین بحث ساخت ظاهری فعل است. عبارت فعلی (phrasalverb)، یکی از تقسیمات فعل است که در دهه های اخیر در دستور زبان فارسی مطرح و مباحث فراوانی را باعث شده است و برخی آن را پذیرفته و برخی آن را رد کرده اند. در این مقاله، با نگاهی به آرای صاحب نظران در باب تقسیم فعل از نظر ساخت، تاریخچه نامگذاری عبارت فعلی، انواع آن و موضوعهای دیگر در باره عبارت فعلی، را بررسی می کنیم.

تقسیم فعل بر مبنای ساخت آن:

همان گونه که ذکر شد، یکی از مهمترین تقسیم بندیها در باب فعل، تقسیم بندی بر مبنای ساختمان فعل است که محل بحث و اختلاف نظر بوده و هست، زیرا هم در معیارها (بویژه در فعل مرکب) و هم در مصداقها اختلاف نظر وجود دارد. بر این اساس (ساختمان)، دستور نویسان، تقسیماتی را برای فعل قائل شده اند که در اینجا نظر دستور نویسانی را که در چند دهه اخیر، بیشتر مورد توجه بوده و کتابهای آنها در مقاطع مختلف بیشتر تدریس شده است، می آوریم. در طرح این کتب تا حد زیادی ترتیب تاریخی را نیز رعایت کرده ایم. البته، نظر همه محققان و پژوهندگان و نویسندگان دیگر در این باره محترم است.

۱- دستور خیامپور

شادروان خیامپور، بدون اشاره به نوع تقسیم بندی، در مبحث فعل مرکب چنین می آورد: «فعل مرکب، فعلی است متشکل از فعلی بسیط، با یک پیشاوند یا از یک اسم با فعلی در حکم پساوند و به عبارت دیگر، فعلی است متشکل از

دو لفظ دارای یک مفهوم. مثال برای قسم اول: دررفت، بازرفت، برگشت. مثال برای قسم دوم: طلب کرد، جنگ کرد...» (خیامپور، ۱۳۷۳، ۶۹)

در واقع خیامپور، بدون اشاره به معیار تقسیم بندی فقط به ساده و مرکب بودن فعل معتقد است و کمترین اشاره و بحثی درباره عبارت فعلی نمی‌کند.

۲- دستور زبان فارسی، محمد جواد شریعت

در این کتاب، افعال، با توجه به مصدر تقسیم بندی شده‌اند و مصدر را از نظر ساختمان ظاهری؛ یعنی ترکیب و عدم آن به دو نوع تقسیم کرده است: ساده (بسیط) و مرکب. «مصدر ساده یا بسیط آن است که فقط یک جزء داشته باشد و با کلمه دیگری ترکیب نشده باشد، مانند: رفتن، زدن. مصدر مرکب آن است که بیش از یک جزء داشته باشد؛ مانند باز کردن، قانع کردن... برداشتن... اگر جزء اول مصدری پیشوند باشد، آن را مصدر پیشوندی می‌نامیم و باید دو جزء آن را با همدیگر یک مصدر بدانیم، مانند: باز آمدن، باز داشتن، واداشتن.

-گاهی مصدر از سه جزء تشکیل می‌شود (حرف اضافه + اسم + مصدر ساده). در این حالت هر سه جزء را با همدیگر یک مصدر مرکب، حساب می‌کنند. مانند به وجود آمدن، به جای آوردن، بردار کردن...

-گاهی مصدر بیش از سه جزء دارد. مانند در صدد برآمدن، سر به سر گذاشتن...» (شریعت، ۱۳۷۰: ۹۸-۹۶)

در واقع، ایشان به دو تقسیم اصلی ساده و مرکب قائلند و سپس در بحث مرکب سه قسم دیگر می‌آورند که مرکب از دو یا سه جزء و مرکب از بیش از سه جزء است، اما همه این قسم را یک قسم؛ یعنی فعل مرکب می‌شمارد. ایشان نامی از عبارت فعلی نیاورده، اما مصداقهای گروه دوم و سوم از فعل مرکب، همان است که در اینجا عبارت فعلی می‌خوانیم.

۳- دستور زبان فارسی خانلری

مرحوم، دکتر پرویز ناتل خانلری، در بحث ساختمان کلمه، در کتاب دستور خود، فعل را از نظر ساختمان به سه نوع ساده، پیشوندی و فعل مرکب تقسیم می‌کند. تعریف فعل ساده با دیگران تفاوتی ندارد. درباره فعل پیشوندی معتقد است: «بعضی فعلها از یک ماده اصلی با یک جزء پیوندی ساخته شده است که همیشه پیش از فعل می‌آید و معنی آن از معنی فعلی که تنها شامل ماده اصلی است؛ یعنی ساده است، جداست مانند برآمدن، باز آمدن و فراز آمدن و...» (خانلری، ۱۳۷۳، ۱۷۶).

درباره فعل مرکب، او چنین معیاری ارائه می‌دهد: «دسته ای دیگر از فعلهای فارسی از ترکیب یک اسم یا صفت با یک فعل پدید آمده‌اند، اما از مجموع آنها یک معنی برمی‌آید، مانند شتاب + کردن = شتافتن. پرسش + کردن = پرسیدن و...» (همان، ۱۷۷).

در واقع، دکتر خانلری نیز درباره فعل مرکب، از نظر معنی، با دکتر خیامپور هم نظر است، اما خیامپور نامی از فعل پیشوندی نمی‌آورد، بلکه آن را نوعی فعل مرکب می‌شمارد. البته، خانلری در «دستور تاریخی» و در کتاب «تاریخ زبان فارسی» خود عبارت فعلی را ذکر کرده که در جای خود به آن می‌پردازیم.

۴- دستور مفصل امروز، استاد فرشید ورد.

دکتر خسرو فرشید ورد، که بخشی از عمر خویش را در مباحث و تحقیقات دستوری گذرانده است، در «گفتاری به جای پیش گفتار» کتاب خود از برخی دستور نویسان، از جمله دکتر خانلری به سختی انتقاد می‌کند و تقسیم بندی خانلری را در سه قسم فعل؛ یعنی « ساده، پیشوندی و مرکب » نمی‌پذیرد و به نامگذاری عبارت فعلی هم ایراد می‌گیرد. ایشان در تقسیم بندی فعل، از نظر ساختمان می‌نویسد: « فعل از لحاظ ساختمان بر دو قسم است: بسیط (ساده) و غیر بسیط. فعل بسیط آن است که از یک جزء تشکیل شده باشد، مانند: رفتن، آمدن... فعل غیر بسیط آن است که از دو یا چند جزء به وجود آمده باشد، مانند: وارفتن و فریب دادن... (فرشید ورد، ۱۳۸۴: ۴۱۳)

او سپس فعل غیر بسیط را مجدد به دو قسم، بخش می‌کند: « ۱- پیشوندی مثل ورافتادن، وارفتن.

۲- مرکب مانند کارکردن، کتک زدن،...» (همان)

البته، پیداست که وی علی‌رغم انتقاد به خانلری، خود نیز به فعل پیشوندی قائل است، اما آن را نه گونه‌ای جدا، بلکه جزئی از فعل مرکب می‌شمارد. علاوه بر آن، فرشید ورد در دو مقاله به طور مفصل به بحث فعل مرکب پرداخته و آرای مفید و سودمندی ارائه کرده است (نک: مجله آشنا، ۱۳۷۳: ش ۱۸ و ۱۹).
در مجموع، وی نیز بدون نامگذاری، عبارت فعلی را نوعی از فعل مرکب می‌شمارد.

۵- دستور زبان فارسی (دکتر حسن انوری، دکتر حسن احمدی گیوی)

این دستور تقسیم بندی مفصل تری دارد و در واقع، با نگاهی دقیقتر همه اجزای سازنده فعل را در نظر گرفته و نامگذاری کرده است. «فعل را در زبان فارسی از جهت ساختمان به شش گروه می‌توان تقسیم کرد: فعلهای ساده، فعلهای پیشوندی، فعلهای مرکب، فعلهای پیشوندی مرکب، عبارتهای فعلی، فعلهای ناگذر یک شخصه» (انوری، احمدی گیوی، ۱۳۸۵: ۲۳).

در باب عبارت فعلی نظر دکتر خانلری را در نظر گرفته، می‌نویسند: «عبارت فعلی به دسته‌ای از کلمات اطلاق می‌شود که از مجموع آنها معنی واحدی حاصل شود و غالباً معادل با مفهوم یک فعل ساده یا یک فعل مرکب است، مانند: از پای درآوردن، برپاکردن و...» (همان: ۲۹).

این دستور در دوره اخیر، از نخستین دستورهایی است که (بعد از دستور تاریخی خانلری) عنوان عبارت فعلی را مطرح کرده است.

۶- دستور زبان فارسی امروز، غلامرضا ارژنگ

نویسنده محترم این کتاب، فعل را از نظر ساختمان به چهار گروه تقسیم کرده است: ساده؛ مثل (رفتم، آمدم، نشستم)؛ پیشوندی: (برخاستم، فرورفت، وارفت). مرکب: (سوگند خوردن، درد کشیدن، جنگ کردن)؛ فعل گروهی: از دست رفتن، به زانو درآدم، از پا درآدم (ارژنگ، ۱۳۷۸، ۱۰۲).

ایشان عبارت فعلی را با نامی دیگر؛ یعنی فعل گروهی معرفی می‌کند و درباره آن می‌نویسد: «گاهی، گروهی از کلمات، در کنار هم همراه فعلی می‌آیند و مفهوم واحدی را می‌رسانند که فعل گروهی نامیده می‌شود. بیشتر فعلهای

گروهی لازم با استفاده از همکرد قرینه خود می‌توانند به صورت متعدی درآیند.»
در واقع، آقای ارژنگ نیز به عبارت فعلی (فعل گروهی) به عنوان گونه‌ای مستقل از فعل قائل است.

۷- دستور زبان فارسی (دکتر تقی وحیدیان کامیار)

این دستور که امروز بیشتر در دبیرستانها و برخی دانشگاهها تدریس می‌شود، روش علمی و توصیفی را برگزیده است. در این دستور، درباره تقسیم بندی فعل بر اساس ساختمان می‌خوانیم: «فعل از نظر اجزاء تشکیل دهنده سه نوع است: ساده، پیشوندی، مرکب» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۶: ۵۶)

سپس در شرح فعل مرکب و عناصر تشکیل دهنده آن، فعلهای مرکبی را می‌آورد که آنها را عبارتهای کنایی مرده یا عبارتهای فعلی می‌شمارد. مانند: به حرف آمدن، از اعتبار افتادن. (همان، ۶۰-۵۹)

با نظر به دستورهایی نامبرده و تقسیم بندی آنها نتیجه می‌گیریم که جز دستور خیامپور که هیچ اشاره‌ای به تقسیم بندی های متعدد (جز ساده و مرکب) نکرده، بقیه دستور نویسان عبارت فعلی را یا به صورت گونه‌ای از فعل مرکب یا به گونه مستقلی از فعل می‌پذیرند. با توجه به آراء صاحب نظران ذکر شده، هیچ اختلافی در تعریف یا مصداق فعل ساده نیست. در فعل مرکب هم تعریفها بویژه از نظر معنا به هم نزدیک است، اما در مصداقها و تقسیم بندی های فعل مرکب اختلاف نظر وجود دارد. فعل مرکب از نظر صاحبان آراء، آن است که حداقل دو جزء داشته باشد و هر دو جزء با هم معنی واحدی بدهد، اما برخی، فعلهایی را که با پیشوند ترکیب شده‌اند، گونه‌ای مستقل (پیشوندی) شمرده و نامگذاری کرده‌اند و برخی آنها را نیز فعل مرکب شمرده‌اند. بحث اصلی ما فعلهایی است که بیش از دو جزء دارد؛ یعنی از سه جزء و بیشتر تشکیل شده است و ما با نام «عبارت فعلی» آنها را می‌شناسیم. جز دکتر خانلری و به تبع او آقایان: انوری، احمدی گیوی و وحیدیان کامیار کسی نام «عبارت فعلی» را بر فعلهای ذکر شده مورد نظر نگذاشته است. خیامپور هیچ اشاره‌ای به این گونه فعلها نکرده، شریعت آن را از اقسام فعل (مصدر) مرکب شمرده و فرشید ورد هم با اطلاق نام عبارت فعلی بر آن مخالف است و آن را گونه‌ای از فعل غیر بسیط می‌شمارد. در این میان، دستور آقای ارژنگ نام «فعل گروهی» را برای این گونه فعلها برگزیده است. ایشان مصداقها را به درستی تعیین کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد که در نامگذاری، نام مناسبی برای آنها برنگزیده‌اند و معادل **phrasalverb** معنی کرده‌اند، زیرا فعل گروهی، در برابر خود نام فعل فردی را به ذهن متبادر می‌کند که چنین تقسیم بندی‌ای نداریم.

از طرف دیگر، اگر منظور گروهی از کلمات باشند که فعلی را تشکیل داده‌اند، باز هم عبارت گروه، تنها برای فعل به کار نمی‌رود و شامل گروههای اسمی، قیدی و... هم می‌شود. بنابراین، پیش از ورود به بحث اصلی عبارت فعلی اصطلاح گروه را بررسی می‌کنیم تا با عبارت فعلی اشتباه نشود.

گروه:

در تعریف گروه با یک اختلاف نظر مواجه می‌شویم و آن حداقل تعداد کلمات گروه است. برخی گروه را شامل یک کلمه و بیشتر و برخی آن را از دو کلمه و بیشتر می‌دانند.

باطنی: «گروه به آن واحد زبانی گفته می‌شود که از یک کلمه یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد

بالاتر... به کار می‌رود» (باطنی، ۱۳۷۳: ۱۱۰)

فرشید ورد: گروه دو یا چند کلمه است که معنی کامل نداشته باشد و... نقش یکی از کلمات و واحدهای دستوری را در کلام بازی کند (فرشید ورد، ۱۳۸۴: ۹۷).

انوری - احمدی، ارژنگ و وحیدیان کامیار معتقدند که از یک کلمه یا بیشتر تشکیل می‌شود.

مشکوة الدینی هم در دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، چنین تعریفی ارائه می‌دهد: «گروه رشته ای از واژه‌هاست که به صورت یکپارچه و به عنوان یک واحد با دارا بودن یکی از هسته های مشخص فعل، اسم، صفت، حرف اضافه و قید با رابطه دستوری خاصی در جمله به کار می‌رود» (مشکوة الدینی، ۱۳۷۹، ۲۵)

اما خانلری اصطلاح عبارت را در این معنی به کار می‌برد و گروه را نوعی از عبارت می‌شمارد و می‌گوید: «لفظ عبارت را در این بحث به معنی گروهی از کلمات به کار می‌بریم که جانشین کلمه واحد یا مفید معنی واحدی باشد. یا آنکه این مجموعه به تنهایی قسمت مستقل جمله شمرده شود، مانند هنگام سپیده دم، در صورت موافقت دو طرف. عبارت بر دو نوع است: یکی گروه اسمی و دیگری گروه فعلی (خانلری، ۱۳۷۳، ۲۴۴).

در مجموع، هر گروه از یک هسته و وابسته هایی تشکیل می‌شود و گروه فعلی، همان هسته فعل و وابسته‌های آن است، مانند: «می‌رود» که از هسته «رو» (بن فعل) و نشانه «می» پیش از آن و نشانه «د» پس از آن تشکیل شده است. بنابراین، همه افعال را می‌توان گروه فعلی نامید و فعل ساده، پیشوندی و مرکب هم گروه فعلی هستند.

درباره اسم و دیگر اقسام کلمه هم ما گروه اسمی داریم، اما اصطلاح عبارت را درباره فعل یا اسم و بقیه انواع کلمه به کار نمی‌بریم؛ مثلاً نمی‌گوییم عبارت اسمی، عبارت قیدی، بلکه آنها را گروه می‌نامیم. پس عبارت فعلی هم خود گروه است، اما هر گروه فعلی، عبارت فعلی نیست. از طرف دیگر، عبارت فعلی دست کم سه جزء جدای از هم دارد که همه با هم یک معنی را می‌رسانند؛ مثلاً «به درازا کشیدن» که از سه جزء جدا، با معنای جدا، تشکیل شده است، اما همگی یک عبارت و با معنی واحد هستند.

در مجموع، علی‌رغم اختلاف نظر در باره اصطلاح گروه و با احترام به نظر همه صاحب نظران به نظر می‌رسد که برخی تعداد کلمه‌ها را در نظر دارند و به همین جهت، گروه را از دو کلمه به بالا می‌دانند، اما باید توجه داشت که منظور از گروه، یک واحد زبانی و دستوری است، نه تعداد کلمه‌ها؛ به گونه ای که بسیاری از فعلها یک کلمه اند و در جای گروه فعلی در جمله نشسته اند؛ مثلاً "ما کتابهای مفید را می‌خوانیم." "فعل می‌خوانیم یک کلمه و یک گروه فعلی است و این جمله از سه گروه تشکیل شده است. از طرف دیگر، گروه را در جمله به کار می‌بریم، نه به تنهایی.

عبارت فعلی

عبارت فعلی، فعلی است که از چند جزء جدای از هم تشکیل می‌شود و معنی واحد یک فعل را می‌رساند. به عبارت دیگر، عبارتی است که معنی و کار فعل را با خود دارد و گونه‌ای فعل است و چون از چند جزء تشکیل شده، آن را عبارت فعلی نامیده‌اند. عبارت فعلی دست کم سه جزء دارد و اغلب از یک حرف اضافه، یک اسم و یک فعل درست شده است؛ مثلاً از پای افتادن، در میان گذاشتن، به فراموشی سپردن. در این عبارات «از، در، به» حرف اضافه، کلمه بعد

اسم و در آخر یک فعل است. گاهی عبارت فعلی، بیش از سه جزء دارد، مانند: دست به کاری زدن، دست از جان شستن، از سر خود واگردن. تقسیم بندی عبارت فعلی بر مبنای تعداد اجزاء و فعل آن در ادامه خواهد آمد. ویژگیهای عبارت فعلی:

۱- عبارت فعلی یک واحد است؛ یعنی گروهی ترکیبی که معنی واحدی را می‌رساند و اغلب معادل یک فعل ساده یا مرکب است؛ مثلاً به زمین خوردن به معنی و معادل فعل ساده افتادن است؛ یا روی پای خود ایستادن که به معنی و معادل فعل مرکب ایستادگی کردن و مقاومت کردن است.

۲- معنی عبارتهای فعلی، معنی مجازی و اغلب کنایی است. به میان آوردن؛ یعنی مطرح کردن، از کوره در رفتن؛ یعنی عصبانی شدن، به بازی گرفتن به معنی به کسی اعتنا و توجه کردن. از پای درآمدن؛ یعنی خسته یا ملول شدن. به گل نشستن؛ یعنی ساقط یا راکد شدن، بی تحرک ماندن و...

۳- جزء فعلی که در پایان عبارت می‌آید، یا فعل ساده است، مثل «آمدن» یا پیشوندی، مثل «درآمدن» و یا مرکب مثل «قرار دادن»، اما این جزء فعلی در جمله ای که عبارت فعلی دارد، یا به تنهایی معنی نمی‌دهد یا معنی حقیقی ندارد؛ یعنی اگر ما اجزای پیش از فعل را در عبارت فعلی حذف کنیم و جمله را با جزء فعلی ذکر کنیم، بی معناست؛ مثلاً « آنها موضوع را به فراموشی سپردند ». اگر جمله را تنها با فعل «سپردند» بگوییم، بی معنی می‌شود: آنها موضوع را سپردند. یا ممکن است فعل آخر اگر بدون اجزای خود بیاید، معنی دیگری بدهد، مانند جمله « آنها پرچم را به اهتزاز در آوردند ». اگر بنویسیم « آنها پرچم را در آوردند » معنی دیگری می‌دهد. برخی از فعلها در عبارت فعلی معنی دیگر و در جمله های بدون عبارت فعلی معنی دیگری دارند؛ مثلاً در جمله « او قدرت را به دست گرفت » با جمله « او کتاب را به دست گرفت » فعل «گرفت» کاملاً با معنی متفاوت آمده است. در جمله اول « به دست گرفت » یک عبارت واحد و در جمله دوم «به دست»، متمم فعل «گرفت» است.

۴- عبارت فعلی نیز چون یک فعل است، همه ویژگیهای افعال دیگر، از جمله: لازم، متعدی، وجه، شخص و شمار را با خود دارد، اما تعدادی از این عبارات بیشتر در معنی لازم کاربرد دارند؛ مثلاً: در پوست خود ننگجیدن، از خود گذشتن، به کسی برخوردن (ناراحت شدن)، به وقوع پیوستن، به لقاء الله پیوستن، به سرای باقی شتافتن.

۵- عبارت فعلی نیز مثل دیگر کلمات تکیه (stress) دارد. «به شدت، زیر و بمی و یا کششی که بر روی هجا عمل می‌کند و آن را نسبت به هجای مجاور، برجسته یا مشخص می‌نماید، تکیه گفته می‌شود... هجای با تکیه رساتر شنیده می‌شود» (مشکوٰۃ الدینی، ۱۳۷۷: ۱۱۷)

به عبارت ساده‌تر، تکیه «عبارت است از برجسته کردن آوایی قسمتی از کلام (معمولاً هجا) نسبت به قسمتهای دیگر همان کلام یا در تقابل با کلام دیگر» (نجفی، ۱۳۷۸: ۸۶).

با توجه به تعدد اجزای سازنده عبارت فعلی، به نظر می‌رسد که هیچ کدام از اجزاء، تکیه بیشتری نسبت به دیگری ندارد و همه عبارت دارای یک تکیه است، چون در عبارت فعلی از رابطه بین همه اجزاء، معنی واحدی دریافت می‌شود و هیچ یک نسبت به دیگری برجستگی و اهمیت بیشتری ندارد. البته، چون عبارت فعلی به شکل گروه است، ممکن است به تکیه گروه (phrasestress) هم بتوان قائل شد، اما به هر حال، یک برجستگی آوایی بیشتر به نظر نمی‌رسد (برای آشنایی بیشتر با تکیه گروه ← مشکوٰۃ الدینی، ساخت آوایی زبان: ۱۱۷).

عبارت فعلی و متمم

به علت وجود یک حرف اضافه در عبارت فعلی، ممکن است با متمم، اشتباه گردد یا یکسان شمرده شود، اما صرف نظر از ظاهر آن، عبارت فعلی با متمم کاملاً متفاوت است. الف) متمم بر دو گونه است: متمم قیدی؛ یعنی گروهی که پس از حرف اضافه می‌آید و در جمله نقش قیدی دارد، مانند: «او به دانشگاه رفت» که جمله ما بدون متمم هم کامل است.

ب) متمم فعلی، متممی است که پس از حرف اضافه می‌آید، اما فعل حتماً به آن نیازمند است؛ مثلاً: «این لباس به او می‌برازد» که فعل می‌برازد، به متمم نیازمند است. به عبارتی دیگر، برخی از افعال حرف اضافه مخصوص دارند و در نتیجه به متمم نیازمندند. افعالی نظیر: ماندن (به)؛ یعنی شبیه بودن، پرهیز کردن از، تاختن به، نازیدن به، گذشتن از (عفو کردن)، آمیختن با و... بنابراین، حرف اضافه در متمم نقش کلمه پس از خود را نشان می‌دهد و نقش نماست، حال آنکه در عبارت فعلی، حرف اضافه را از نظر نوع صرفی و ساختاری حرف اضافه می‌دانیم، چون نامی دیگر برای آن نداریم و این حرف نقش کلمه پس از خود را در قبال فعل پایانی نشان نمی‌دهد؛ یعنی کلمه پس از حرف اضافه رابطه نحوی با فعل پایانی ندارد و حرف اضافه نقش نما نیست؛ مثلاً: آنها مطلب را به خاطر آوردند. در این مثال آوردنی در کار نیست که «به خاطر» متمم آن باشد، بلکه مجموع عبارت به معنی یادآوری است، و همان گونه که پیش از این گفته شد، نمی‌توان "به خاطر" را در این جمله حذف کرد.

نکته دیگر آنکه، همان‌طور که پیش از این ذکر شد، در جمله‌هایی که فعلش به صورت عبارت فعلی نیست، آن فعل معنی مستقل دارد و می‌تواند متمم‌های گوناگون بگیرد؛ یعنی اگر فعل احتیاج به متمم فعلی دارد، به اجبار آن را می‌گیرد، مانند: «اندیشیدن» به؛ که این فعل همراه با حرف اضافه ویژه خود؛ یعنی «به» و گونه‌ای از فعل متعدی به متمم است و می‌توان به هر چیز اندیشید. اما در عبارتی نظیر به خاطر سپردن یا به ذهن سپردن نمی‌توان هر کلمه‌ای را جانشین کلمات خاطر و ذهن کرد و همان معنی اول را از آن فهمید.

نکته سوم آنکه، در افعالی که متمم قیدی (اختیاری) دارند، می‌توان متمم را حذف کرد یا هر متمم دیگری یا چند متمم آورد؛ حال آنکه در عبارت فعلی چنین نیست؛ مثلاً در جمله «او به زمین خورد» نمی‌توان گفت او به چه خورد و برای آن متمم آورد، چون مجموع «به زمین خورد»؛ یعنی افتاد و خوردن در این عبارت معنی حقیقی ندارد، اما در جمله او به خانه رفت، فعلش لازم است و هم بدون متمم می‌تواند بیاید و هم می‌تواند چند متمم بگیرد؛ مثلاً او با دوچرخه، در یک ساعت، به سرعت به خانه رفت.

حذف حرف اضافه در عبارت فعلی

گاهی حرف اضافه در عبارت فعلی حذف می‌شود؛ مثلاً او زمین خورد؛ زمان سررسید. در این مثالها حرف «به» حذف شده است. در چنین جمله‌هایی باز هم فعل مرکب است و نمی‌توان برای جزء پیش از فعل رابطه نحوی قائل شد؛ مثلاً در جمله «او زمین خورد»، پیداست که خوردن معنی حقیقی ندارد و «زمین خورد» باز هم به معنی «افتاد» است و زمین نه متمم و نه مفعول فعل خورد است. یا عبارتی نظیر «به هوش آمد، به هدر رفت، به گریه افتاد» و از این

قبیل که گاهی حرف اضافه از ابتدای آنها حذف می‌شود. در چنین مواردی، علاوه بر اینکه می‌توان آنها را فعل مرکب گرفت، می‌توان حرف اضافه آنها را تکواژ پنهان و در نتیجه، مجموع آن را عبارت فعلی دانست. «بعضی از حروف اضافه فارسی بویژه در، بر، به و حتی گاهی «از» در عبارت یا جمله پنهان‌اند؛ به طوری که در بسیاری از موارد می‌توان آنها را آشکار کرد، بی‌آنکه نقش عناصر موجود آنها تغییر کند، مانند (به) راه افتادن، (به) سر رسیدن،... این‌گونه تکواژها را، تکواژ پنهان می‌نامیم» (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۰۴).

عبارت فعلی در متون قدیم

عبارت فعلی از نظر ساخت، فعل جدیدی نیست و در متون قدیم فارسی، به فراوانی کاربرد داشته است. محققان و دستورنویسانی که درباره تاریخ زبان فارسی تحقیق کرده و حاصل تحقیق خود را نوشته‌اند، به این امر قائلند. دکتر خانلری در کتاب «تاریخ زبان فارسی» و «دستور تاریخی» خود که به تحولات چند قرن اول فارسی دری می‌پردازد، عبارت فعلی را گونه‌ای مستقل از فعل می‌شمارد. او در بحث ساختمان فعل - در زبان فارسی دری - آنها را به پنج نوع تقسیم می‌کند: «فعل در فارسی پنج نوع ساختمان مختلف دارد: ۱- ساده؛ ۲- پیشوندی؛ ۳- مرکب؛ ۴- عبارت فعلی؛ ۵- فعلهای ناگذر» (خانلری، ۱۳۶۹: ۱۱۵).

دکتر محسن ابوالقاسمی نیز در کتاب *دستور تاریخی زبان فارسی*، در مبحث فعل، سابقه کاربرد این نوع فعل را به ایرانی میانه غربی می‌رساند و می‌نویسد: «در ایرانی میانه غربی، عبارتهای فعلی زیادی به کار رفته است؛ برخی از آنها از فارسی میانه زردشتی: به دست داشتن (تسلط داشتن) به زنی کردن [ازدواج] بر دار کردن» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۸۴). ایشان همچنین در مبحث فعل در زبان فارسی دری نیز عبارت فعلی را گونه‌ای مستقل از کاربرد فعل در این زبان دانسته است (همان: ۱۹۸).

نتیجه آنکه هر دو محقق، عبارت فعلی را گونه‌ای مستقل از فعل دانسته‌اند.

نمونه‌هایی از کاربرد عبارت فعلی در متون گذشته:

به جای آوردن (عمل کردن): «شرط مرّعه آن است که محمد زکریّا در میان پیراهن سفید به جای می‌آرد و داشتن آن، او را مسلّم است.» (هجویری، ۱۳۸۴: ۷۰)
به دست آمدن:

«بزرگا و بارفتتا که کار امارت است، اگر... از عهده آن چنان بیرون آید که دین و دنیا او را به دست آید و اگر به دست عاجزی افتد، او بر خود درماند و خلق بر وی» (ابوالفضل بیهقی، ۱۳۸۱: ۵۱۵).

به حاصل آمدن، به ترک... گفتن:

«... و دنیا را طلاق دهد تا از تبعات آن برهد تا پاکیزگی ذات به حاصل آید و به ترک حسادت بگوید» (نصرالله منشی، ۱۳۷۱: ۵۲).

به سر بردن:

« که چون زندگانی به سر می‌برد بدین دست و پای از کجا می‌خورد »

(سعدی، ۱۳۷۲: ۸۸)

« بر سر آنم که گر ز دست برآید دست به کاری زخم که غصه سرآید »

(حافظ، ۱۳۷۴: غزل ۲۲۳)

در این بیت، حافظ سه عبارت فعلی از دست برآمدن، دست به کاری زدن و سرآمدن (به سرآمدن) وجود دارد.

انواع عبارتهای فعلی

الف - از نظر ساخت

۱- با سه جزء: همان‌طور که پیشتر گفته شد، این عبارتها از یک حرف اضافه، یک اسم و یک فعل ساده، پیشوندی یا مرکب تشکیل می‌شود؛ مثل از حال رفتن، به هوش آمدن، از پای درآوردن، به بهره‌برداری رساندن. از حروف اضافه معمولاً «از، بر، به، در» کاربرد فراوان دارد. بیشتر عبارتهای فعلی سه جزئی با حرف اضافه «به» همراه است. همچنین چند کلمه عربی دخیل در فارسی که در عربی اسم است، در فارسی علاوه بر معنی اسمی به عنصری دستوری تبدیل شده و به جای حرف اضافه، به طور فراوان به کار می‌رود. «دستوری شدن (grammaticalisation) تبدیل لغت است به عنصر دستوری مانند مورد، تحت، زیر، ضد، عدم در مواردی، مثل مورد استفاده قرار دادن، زیر نظر گرفتن، ضد ضربه، عدم اعتماد.» (فرشید ورد، ۱۳۷۳، ش ۱۹: ۲۲)

با این قاعده، کلمات مورد، تحت، زیر، بیشترین کاربرد را در نقش حرف اضافه دارند، اما «مورد» بسیار بیشتر استفاده می‌شود؛ مثال: مورد بحث قرار دادن، مورد عنایت قرار دادن، مورد عفو قرار گرفتن، به زیر مشت گرفتن، تحت تعقیب قرار دادن، زیر نفوذ قرار دادن و...

۲- با بیش از سه جزء: ساخت این عبارات به این شکل است:

- حرف اضافه + گروه اسمی + فعل (ساده، پیشوندی، مرکب): از گت و کول افتادن، به منصه ظهور رساندن، به درجه رفیع شهادت نائل شدن، از سر خود وا کردن و...

- اسم + حرف اضافه + اسم یا گروه اسمی + فعل: دست به کاری زدن، دل به دریا زدن، دست از جان شستن، ابرو در هم کشیدن، سر به سر کسی گذاشتن و...

ب - از نظر کاربرد:

۱- عبارتهای فعلی قدیمی و منسوخ: این عبارات در متون قدیم، فراوان دیده می‌شود، ولی امروز کاربرد ندارد: از جای بر آمدن، از سر... برخاستن، به ترک... فرمودن، به خود در کشیدن، به هم بر آمدن، به هم بر کردن (پریشان کردن)، به هیچ کس نشمردن، در بند... بودن، در دل آمدن، بر کار کردن، در باقی کردن، در سر چیزی شدن، از خویش شدن، به حاصل آوردن، بدرود گفتن، به هزیمت شدن، از راه افتادن و...

۲- عباراتی که در گذشته بوده و امروز هم رایج است: از پای در آمدن، به سر آمدن، به دست آوردن، در نظر آمدن، در پیش گرفتن، به زمین خوردن و...

۳- عباراتی که در دوره معاصر ساخته شده و تازه هستند: به تصویب رساندن، به تصویر کشیدن، به اهتزاز در آوردن، به خود گرفتن، به فراموشی سپردن، به اجرا گذاشتن، به بحث گذاشتن، مورد اتهام قرار دادن، مورد اجرا گذاشتن، زیر نظر گرفتن، تحت تعقیب قرار دادن، به رخ کشیدن و...

۴- عبارتهای فعلی که بیشتر در زبان محاوره و عوام کاربرد دارد:

از کت و کول افتادن، به حق افتادن، به تته پته افتادن، به گرو گرفتن (اذیت و آزار)، از رو رفتن / بردن، از کوره در رفتن، به گند کشیدن، به هم ور کردن، از سر خود وا کردن، به جنجال کشیدن و...

۵- عبارتهای فعلی که بیشتر جنبه ادبی دارد و در زبان ادبی و معیار بیشتر به کار می رود: به ستوه آمدن، به خروش آمدن، به انجام رسیدن، به اجابت رسیدن، به ریشخند (تمسخر) گرفتن، به جنبش در آوردن، به بار نشستن، به تماشا ایستادن / نشستن، به تصویر کشیدن، به منصفه ظهور رساندن و...

برخی از این عبارات همراه با تصویر سازی است: به رشته تحریر در آوردن، به گل نشستن، به آب و آتش زدن.

امروزه در گفتار و نوشتار، عبارت فعلی کاربرد فراوانی دارد و به نظر می رسد از فعل مرکب بیشتر به کار می رود. دلیل قطعی را نمی توان برای آن شمرد، اما دلایل زیر در این امر، مؤثرند: ۱- گسترش رسانه ها و مطبوعات؛ ۲- افزایش مطالب نوشتنی؛ ۳- مطالعه کم؛ ۴- تکلف در کلام. گاهی به جای یک فعل ساده یا مرکب، برخی افراد با تکلف و زحمت، عبارتی طولانی را به کار می برند؛ مثلاً به جای کشتن: به قتل رساندن، به جای رُخ دادن: به وقوع پیوستن و به جای ظاهر شدن: به منصفه ظهور پیوستن را به کار می برند.

عبارت فعلی و کنایه

بسیاری از عبارتهای فعلی، فقط معنی کنایه ای دارند و در واقع کنایه هستند. مانند به پای کسی رسیدن (کنایه از برابری یا نابرابری کردن، ارزش کمتر داشتن)؛ ابرو در هم کشیدن (ناراحت و خشمگین شدن)؛ به راه افتادن (حرکت کردن، رفتن)؛ به چوب بستن (زدن)؛ به گردن گرفتن (پذیرفتن)؛ دست از جان شستن و بردار کردن.

فهرست عبارتهای فعلی - به ترتیب الفبا - بر اساس جزء فعلی

آراستن: به زیور طبع آراستن
آمدن / آوردن:
به جان آمدن / آوردن، به هوش آمدن / آوردن، به وجود آمدن / آوردن، به دنیا آمدن / آوردن، به دست آمدن / آوردن، به نظر آمدن / آوردن، به حال آمدن / آوردن، به چشم آمدن / آوردن، به خشم آمدن / آوردن، به شمار آمدن / آوردن، به حاصل آمدن / آوردن، به خاطر آمدن / آوردن، به میان آمدن / آوردن، به عمل آمدن / آوردن، در میان آمدن / آوردن، به ستوه آمدن / آوردن، به درد آمدن / آوردن، به قلم آمدن / آوردن، به جوش آمدن / آوردن، به خروش آمدن / آوردن، به بار آمدن / آوردن، به راه آمدن / آوردن، در نظر آمدن / آوردن (ارزش داشتن)، به یاد (ذهن) آمدن / آوردن، به جا آمدن / آوردن، به زبان آمدن / آوردن، به فریاد آمدن / آوردن، به حرف آمدن / آوردن، به حساب آمدن / آوردن، به سر آمدن / آوردن، به صدا آمدن / آوردن، به تنگ آمدن / آوردن، به درد آمدن / آوردن، به نظم

آمدن/آوردن، به پایان آمدن/آوردن، به نظر آمدن، به روی کسی آوردن، به زیر آوردن،...
افتادن/ انداختن از کار افتادن/ انداختن، از پا افتادن/ انداختن، از اعتبار افتادن/ انداختن، از رونق افتادن/ انداختن، به تکاپو افتادن/ انداختن، به راه افتادن/ انداختن، به آب افتادن/ انداختن، به کار افتادن/ انداختن، به جریان افتادن/ انداختن، به گریه افتادن/ انداختن، به حق افتادن/ انداختن، به درد سر افتادن/ انداختن، به زحمت افتادن/ انداختن، از چشم افتادن/ انداختن، به تکاپو افتادن/ انداختن، به خنده افتادن/ انداختن، به حبس افتادن/ انداختن، به زندان افتادن/ انداختن، به دست و پا افتادن، به جان هم افتادن/ انداختن، به تب و تاب افتادن، به تته پته افتادن، از کت و کول افتادن،...
ایستادن: به تماشا ایستادن، به نظاره ایستادن، روی پای خود ایستادن،...
برآمدن: در صدد برآمدن،...
برداشتن: دست به آسمان برداشتن (دعا یا نفرین کردن)، دست به دعا برداشتن،...
بردن/ رفتن به سرقت بردن/ رفتن، به اسارت بردن، از یاد بردن/ رفتن، از خاطر رفتن/ بردن، از رو بردن/ رفتن، از بین بردن/ رفتن، از میان بردن/ رفتن، از حال بردن/ رفتن، از دست رفتن، به شمار رفتن، به هدر رفتن، از راه بردن، به سر بردن/ رفتن، به کار بردن/ رفتن، به خواب رفتن، (به) بر باد رفتن، به پایان بردن، به زیر قرض رفتن/ بردن.
برخوردن: به کسی برخوردن (ناراحت شدن)،...
بستن: به کاریستن، به آب بستن، به توپ بستن، به چوب بستن، به رگبار بستن، به فلک بستن به در رفتن/ به در کردن، به در بردن، از میدان به در بردن/ به در کردن، از راه به در کردن/ بردن
پاشیدن: از هم پاشیدن
پیوستن: به وقوع پیوستن (رخ دادن)، به ملکوت اعلی پیوستن، به لقاء الله پیوستن، به تحقق پیوستن، به منصفه ظهور پیوستن، به ظهور پیوستن
پوشیدن/ پوشاندن

جامه عمل پوشیدن/ پوشاندن
خاستن: به پا خاستن، بر پا خاستن
خریدن: به جان خریدن
خوردن: به چشم خوردن، به زمین خوردن، به هم خوردن، بر هم خوردن، به تور کسی خوردن
دادن: از دست دادن، به آب دادن، به هدر دادن، به خرج دادن - به خورد کسی دادن، (به) بر باد دادن داشتن: به یاد داشتن، به خاطر داشتن، به عهده داشتن، بر عهده داشتن، در بر داشتن، از بر داشتن.
درآمدن/ درآوردن به صدا درآمدن/ درآوردن، از پا درآمدن/ درآوردن، به زانو درآمدن/ درآوردن، به اهتزاز درآمدن/ درآوردن، به حرکت (جنبش) درآمدن/ درآوردن، به نمایش درآمدن/ درآوردن، به پرواز درآمدن/ درآوردن، به رقص درآمدن/ درآوردن، به شتاب درآمدن/ درآوردن، به وصف درآمدن/ نیامدن، به نظم درآوردن، به رشته تحریر درآوردن، به اشغال درآمدن،...
در رفتن: از کوره در رفتن، از جا در رفتن
رسیدن و رساندن: به چاپ رسیدن/ رساندن - به نظر رسیدن/ رساندن - به ثبت رسیدن/ رساندن، به انجام رسیدن/ رساندن - به اجابت رسیدن/ رساندن - به شهادت رسیدن/ رساندن، به هلاکت رسیدن/ رساندن، به سرانجام رسیدن/ رساندن - به پایان رسیدن / رساندن - به انجام رسیدن / رساندن، به سر رسیدن، به ثمر رسیدن / رساندن، به هدف رسیدن، به توافق رسیدن، به تفاهم رسیدن، به پیروزی رسیدن، به تصویب رسیدن/ رساندن، به نتیجه رسیدن، به فروش رسیدن / رساندن، به قتل رسیدن / رساندن، به تکامل رسیدن،...
ریختن: در هم ریختن (پیشانی)، بر سر کسی ریختن (حمله کردن)، به هم ریختن.
زدن: به آب زدن، به آب و آتش زدن، به دریا زدن، به هم زدن، بر هم زدن، به دار زدن، به زمین زدن، به سر زدن (باد آوردن، تصمیم گیری)، (خود را) به مردن زدن، به موش مردگی زدن، به نادانی زدن، به بی چیزی زدن، به دیوانگی زدن، به کری زدن، به نفهمی زدن، به مریضی (بیماری) زدن، به آن راه زدن، به لالی، خنگی، گیجی، کودنی، احمقی، سادگی و... زدن، به کوچه علی چپ زدن، دامن همت به کمر زدن، به تور زدن، دل به دریا

زدن، دست به کاری زدن، دست به ابتکار زدن، دست به خودکشی زدن، دست به گزینش زدن.
سپردن: به فراموشی سپردن، به خاطر سپردن، به ذهن سپردن، به خاک سپردن، به خدا سپردن،...
شتافتن: به سرای باقی شتافتن
شستن: دست از جان شستن
شکستن: در هم شکستن
فرستادن: به جهنم فرستادن(کشتن) به درک فرستادن،...
قرار دادن/ گرفتن مورد توجه قرار دادن/ گرفتن، مورد عنایت قرار دادن/ گرفتن، مورد تصویب یا تأیید قرار دادن / گرفتن، مورد عمل قرار دادن / گرفتن، مورد انتقاد قرار دادن/ گرفتن، تحت تأثیر قرار دادن / گرفتن، زیر نظر قرار دادن / گرفتن، مورد بحث قرار دادن/ گرفتن، تحت تعقیب قرار دادن / گرفتن.
کردن، بر ملاکردن، بر پا کردن، از بر کردن، بردار کردن، به درک واصل کردن، از سر وا کردن، دست از پا خطا کردن، به هم ور کردن
کوبیدن: در هم کوبیدن
کشیدن/ کشاندن: به آتش کشیدن، به خون کشیدن، به درازا کشیدن، به جنجال کشیدن، به تصویر کشیدن، به نظم کشیدن، به دار کشیدن، به دعوا کشیدن، به میان کشیدن، به گند کشیدن، روی در نقاب خاک کشیدن، به زیر کشیدن، سر به آسمان کشیدن، ابرو در هم کشیدن،...
گرفتن: به / بر عهده گرفتن، به کار گرفتن، به خود گرفتن، به دل گرفتن، به دست گرفتن، به ریشخند (تمسخر) گرفتن، به گردن گرفتن، به بازی گرفتن، به بحث گرفتن، به مرگ گرفتن (اذیت، آزار) به بیگاری گرفتن، به شوخی گرفتن، به دوش گرفتن، به هیچ گرفتن، به باد کتک گرفتن، از سر گرفتن، در برگرفتن، در نظر گرفتن، در پیش گرفتن، به زیر شکنجه گرفتن، تحت تعقیب قرار گرفتن،...
گذاشتن/ نهادن؛ در میان گذاشتن/ نهادن، به اجرا گذاشتن، به بحث گذاشتن، به شور گذاشتن، به جا گذاشتن، بر جا گذاشتن، رو به بهبود گذاشتن/ نهادن، پاپس نهادن/ گذاشتن، سر به سر کسی نهادن/ گذاشتن، سر به کوه

گذاشتن / نهادن، دست روی دست گذاشتن، زیر پا گذاشتن (بی‌اعتنایی)
گذشتن: از جان گذشتن، از خود گذشتن
گنجیدن: در پوست خود نگنجیدن
ماندن: به یاد ماندن، به جا ماندن (باقی ماندن)، بر جا ماندن،...
نشستن / نشانیدن: به خون نشستن / نشانیدن، به بحث نشستن، به بار نشستن، به ثمر نشستن، به دل نشستن (دلپذیر بودن) به عزا نشستن، به گل نشستن، به تماشا نشستن، از پا نشستن، به کرسی نشانیدن، به سوگ نشستن، به خاک سیاه نشانیدن،...
نشناختن: سر از پا نشناختن
واصل شدن: به درک واصل شدن / کردن،...

نتیجه

با نظر به ساخت فعل و تعداد اجزای تشکیل دهنده، عبارت فعلی گونه ای مستقل از فعل است که دست کم از سه جزء تشکیل می شود و مجموع اجزای آن یک معنی واحد دارد. عبارتهای فعلی اغلب معادل یک فعل ساده یا یک فعل مرکبند، اما تعدادی از آنها فقط به شکل عبارت فعلی کاربرد دارند. با توجه به نمونه‌ها، عبارتهای فعلی با فعل آمدن یا آوردن بیشترین تعداد را دارد و پس از آن با فعل های افتادن یا انداختن، رسیدن یا رساندن و زدن، عبارتهای فعلی ساخته شده و از مصادیق دیگر بیشتر است. از حروف اضافه نیز حرف "به" بیشترین کاربرد را در ساخت عبارت فعلی دارد. پس از آن حرف اضافه "از" کاربرد فراوان دارد.

گرچه نام عبارت فعلی در دستوره‌های جدید مطرح شده، اما از قدیم در متون فارسی دری بوده و سابقه آن به فارسی میانه می رسد. عبارت فعلی معنی کنایی و مجازی دارد و گاهی عباراتی زیبا و ادبی و تصویری در بین آنها دیده می شود. تعدادی از آنها هم بیشتر در زبان محاوره کاربرد دارد. در مجموع، یکی از گونه های پر کاربرد فعل در زبان فارسی، بویژه در دوره معاصر است و به دلایلی چون کمی مطالعه، افزایش متنهای نوشتاری در حوزه‌های گوناگون و تکلفهای کلامی کاربرد آن در زبان امروزه، بویژه در گفتار بیشتر از گذشته، و بیش از کاربرد افعال ساده معادل آنهاست.

منابع

الف - کتابها

- ۱- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۱). دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم.
- ۲- ابوالمعالی، نصرالله منشی. (۱۳۷۱). ترجمه کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: امیر کبیر.
- ۳- ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۷۸). دستور زبان فارسی امروز، تهران: نشر قطره، چاپ دوم.
- ۴- انوری، حسن؛ احمدی گیوی، حسن. (۱۳۸۵). دستور زبان فارسی ۲، ویرایش سوم، تهران: انتشارات فاطمی.
- ۵- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). توصیف ساختمان دستور زبان فارسی، چاپ ششم، تهران: امیر کبیر.
- ۶- _____ (۱۳۷۰). نگاهی تازه به دستور زبان، تهران: انتشارات آگاه.
- ۷- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۱). تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: نشر مهتاب.
- ۸- حافظ، خواجه شمس الدین. (۱۳۷۴). دیوان، به سعی سایه، تهران: نشر کارنامه.
- ۹- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی (کتاب حروف اضافه و ربط)، تهران: انتشارات مهتاب.
- ۱۰- خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی، تهران: کتابفروشی تهران، چاپ نهم.
- ۱۱- سعدی، شیخ مصلح الدین. (۱۳۷۲). بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۲- _____ (۱۳۷۷). گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی.
- ۱۳- شریعت، محمد جواد. (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ چهارم.
- ۱۴- فرشید ورد، خسرو. (۱۳۸۴). دستور مفصل امروز، تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم.
- ۱۵- _____ (۱۳۷۵). گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی، امیر کبیر، چاپ اول.
- ۱۶- مشکوة الدینی، مهدی. (۱۳۷۷). ساخت آوایی زبان، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ چهارم.
- ۱۷- _____ (۱۳۷۹). توصیف و آموزش زبان فارسی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۱۸- _____ (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، ویرایش دوم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۱۹- مهیار، محمد. (۱۳۷۶). فرهنگ دستوری، تهران: نشر میترا.
- ۲۰- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۹). تاریخ زبان فارسی، (ج ۲)، تهران: نشر نو.
- ۲۱- _____ (۱۳۷۲). دستور تاریخی زبان فارسی، (به کوشش عفت مستشارنیا) تهران: انتشارات توس، چاپ اول.
- ۲۲- _____ (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی، تهران: انتشارات توس، چاپ سیزدهم.
- ۲۳- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۸). مبانی زبان شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، تهران: انتشارات نیلوفر. چاپ ششم.
- ۲۴- وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی ۱ (با همکاری غلامرضا عمرانی)، تهران: انتشارات سمت، چاپ نهم.

۲۵- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۴). **کشف المحجوب**، به تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران: انتشارات سروش.

ب- مقالات:

۱- فرشید ورد، خسرو. (۱۳۸۳). «فعل مرکب و ساختمان آن» **مجله آشنا**، سال سوم، ش هجدهم، صص ۷۴-۸۲.

۲- _____ (۱۳۷۳). «فعل مرکب و ساختمان آن ۲» **مجله آشنا**، سال سوم، ش نوزدهم، صص ۳۲-۲۳.